

## رقابت آمریکا و روسیه و تأثیر آن بر کردستان سوریه با تأکید بر رویکرد رئالیسم تهاجمی

افشین غلامی قدیم<sup>۱</sup>

### چکیده

منطقه خودگردان کردستان سوریه (روژ آوا) آن بخش از فضای آنارشی نظام بین‌الملل است که هرکدام از دو ابر قدرت آمریکا و روسیه سعی دارند با به دست گرفتن الگوهای متنوع موازنه قوا، هژمونی خود را در سوریه حفظ کنند. با توجه به آنکه مسئله اصلی نو واقع‌گرایی، دولت محوری، آنارشی بین‌المللی و قدرت و امنیت است، برپایه آن آمریکا و روسیه تلاش می‌کنند تا در موقعیت استثنایی سوریه، با برقراری بیشترین سطح روابط با این منطقه در تامین مولفه‌های امنیت ملی خود ساختار نفوذ و فرادستی خود را گسترش و تکمیل نمایند، چراکه کردستان سوریه نقطه ثقل دو جریان سنی و شیعه در سوریه است و بعنوان خط سوم جریان نظامی - سیاسی این کشور، قادر خواهد بود در ایجاد توازن قدرت در فرادای سوریه ایفای نقش کند و در این میان، با توجه به رقابت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دو ابر قدرت، کردها نیز می‌توانند، منافع راهبردی خود را از این بالانس قدرت، در سوریه آینده تامین نمایند.

واژگان کلیدی: کردستان سوریه، رقابت آمریکا و روسیه، رویکرد رئالیسم تهاجمی

<sup>۱</sup> کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی Afshin.qholami@gmail.com

## مقدمه

اعلام موجودیت کردها در شمال سوریه، علاوه به بارور نمودن تمایلات کردی برای ایجاد یک استاتوی سیاسی در سوریه، منجر به توازن قوا در این بخش از خاورمیانه گردید و برای اولین بار آمریکا و روسیه بر سر یک موضوع مشترک در خاورمیانه یعنی (کردها) با یکدیگر به توافق رسیده‌اند یا دست‌کم حضور همدیگر را در یک نقطه تحمل می‌کنند. از سویی آمریکا و روسیه بنا به منافع راهبردی خود و با اعلام حفظ یکپارچگی خاک این کشور، نیروهای کرد را تنها قدرت ضربه زننده به خط تندرویی منطقه می‌دانند و بنا به اتفاقات میدانی که کردها در جبهه جنگ علیه داعش رقم زدند، قبول این منطقه و نیروهای کرد را بصورت امری واقع و ایجاد شده پذیرفته‌اند. از سوی دیگر دولت اسد نیز می‌داند در حال حاضر کردها باتوجه به فضای به وجود آمده بین‌المللی و پشتیبانی جامعه جهانی از نیروی کردی و احترام به حفظ حاکمیت ملی این کشور، قادر به ریسک و جدا شدن از سوریه نیستند، به همین خاطر در آتش‌بسی نانوخته به صورت جدی و علنی مخالفتی با قدرت‌گیری کردها نشان نداده است. در سمت دیگر با سفر مقامات عالی‌رتبه سیاسی و نظامی ترکیه و ایران به تهران و آنکارا و رایزنی دو طرف در موضوع سوریه، هر دو طرف موافق یکپارچگی خاک و سروری این کشور هستند، منتها ترکیه رویه جنگ با نیروهای کرد و احداث و مراقبت از کریدوری ۷۰ کیلومتری در نزدیک مرزهایش با سوریه را به پیش می‌برد، که زمانی شاه‌رگ حیاتی موجودیت تروریسم در خاک عراق و سوریه بود و در سوی دیگر، ایران مخالف حضور نیروهای تندرو و نیروهای خارجی در سوریه است و در مواقعی هم راستا با نیروهای کرد سوری قرار می‌گیرد. به همین لحاظ قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای به نقش نیروهای کرد در معادلات سوریه واقفند و به آنها بعنوان منطقه‌ای ویژه در سوریه پسا جنگ می‌نگرند. هرچند کردها توانسته‌اند با تشکیل ارتش منظم و تحت فرماندهی قدرتمند شمال سوریه را اداره کنند و خود را بعنوان واقعیت میدانی به همگان اثبات نمایند و لکن مشروعیت و تلاش برای حضور در فرایند سیاسی و دیپلماتیک و همچنین پذیرفتن آنها در نشست‌های ژنو و آستانه می‌تواند موجودیت آنها را نهادینه کند. باتوجه به سطح پویایی اتفاقات منطقه، اگر کردها بتوانند از تقارن و قرینه‌سازی سیاسی که تا امروز با دو طرف آمریکایی و روسی به وجود آورده‌اند، پاسداری کنند، خواهند توانست در بلندپروازی‌های آمریکا و روسیه در سوریه به نفع خود استفاده کرده و موقعیت نسبی خود را تثبیت نمایند.

## ۱- ادبیات نظری

نوواقع‌گرایی تهاجمی یا رئالیسم تهاجمی یک نظریه ساختاری و بخشی از مکتب نوواقع‌گرایی می‌باشد که برای نخستین بار توسط جان مرشایمر مطرح شد. این نظریه نیز با توجه به مبنای واقع‌گرایی خود مدعیست که آشوب‌زده بودن نظام جهانی باعث رفتار تهاجمی دولت‌ها در سیاست بین‌الملل است. این نظریه اساساً با نظریه واقع‌گرایی دفاعی که توسط کنت والتز بیان شده در تضاد است (نوروزی، ۱۳۹۳: ۲۵).

## ۲- مبانی و سیر تحول تئوری‌های رئالیستی

مهمترین مبانی تئوری‌های رئالیستی روابط بین‌الملل بطور خلاصه عبارتند از: دولت بازیگر اصلی در نظام بین‌الملل (دولت‌گرایی)؛ و هدف اصلی در سیاست بین‌الملل بقا است (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۹۰)؛ و از آنجائیکه برخلاف ساختار داخلی، ساختار بین‌الملل آنارشیک است لذا در این ساختار هرج و مرج آمیز خودباری الزام قاعده عمل است، و اصولاً، برخلاف آرمان‌گرایی، انقلاب و تحول بارز و بنیادین در نظام و سیاست بین‌الملل بی‌معنا است، زیرا به علت آنارشیک بودن ساختار نظام بین‌الملل، کشورهای انقلابی نیز همانند بازیگران عادی به جستجوی تامین منافع، افزایش قدرت و تامین امنیت برای خویش برخوانند آمد (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۸: ۱۴۴). تئوری‌های رئالیستی روابط بین‌الملل در قرن بیستم سیر تکامل خود را ادامه دادند و از درون آنها نظریه‌های «رئالیسم ساختاری» والتز و «رئالیسم نئوکلاسیک» گیدئون رز متولد شدند که توانستند تحلیل متفاوت‌تری از تحولات و ابعاد نظام بین‌الملل ارائه نمایند (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۹۰). تحول دیگر در تئوری‌های واقع‌گرایانه، ظهور رئالیسم تهاجمی است که با کتاب "تراژدی سیاست‌های قدرت‌های بزرگ" جان مرشایمر به عرصه تئوریک روابط بین‌الملل وارد شد، که ثمره تحولات درونی نظریه رئالیسم بود که برداشتی امنیتی و توسعه داده شده از نظریه رئالیسم ساختاری والتز ارائه داد. این تئوری برخلاف رئالیسم کلاسیک مهمترین مساله را برای دولت‌ها امنیت‌سازی می‌داند و نگاه متفاوتی به علل و ریشه‌های پویش‌های رفتاری بازیگران در نظام آنارشیک بین‌الملل دارد. از مهمترین نظریه‌پردازان این نظریه می‌توان از جان مرشایمر، رابرت جرویس، جک اسنایدر، فرید زکریا، ویلیام وولفورت و تامس کریستیانسن نام برد (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۳۳-۱۳۰).

## ۲-۱- مبانی رئالیسم تهاجمی

پژوهشگران مطالعات امنیتی دو برداشت از نئورئالیسم را ارائه دادند که ثمره آن در دو نظریه «رئالیسم تهاجمی» و نقطه مقابل آن یعنی «رئالیسم تدافعی» ظاهر گردید. به عبارت دیگر با تولد دو نحله رئالیسم تهاجمی و تدافعی در مکتب رئالیستی، این مکتب گرایش بیشتری به امنیتی شدن پیدا کرد (همان). از آنجائیکه این رویکرد با کلان نظریه رئالیسم از مشابهت‌ها و نیز تمایزاتی برخوردار است، لذا به منظور ارائه تصویری روشن‌تر از این رویکرد بطور خلاصه به بیان این تشابهات و تمایزات می‌پردازیم.

### ۲-۱-۱- مشابهت‌ها

۱) رئالیست‌های تهاجمی همانند رئالیست‌های سنتی بر این باورند که به علت آنارشیک بودن ماهیت نظام بین‌الملل مخاصمه در نظام بین‌الملل اجتناب‌ناپذیر است. به عبارت دیگر در نگاه آنها «آنارشی» از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. این آنارشی عموماً وضعیتی هابزی است که در آن امنیت امری کمیاب است و دولت‌ها می‌کوشند با به حداکثر رساندن امتیازات نسبی خود به آن نایل شوند.

۲) رئالیست‌های تهاجمی دولت را بازیگرانی خردورز و کارگزاران اصلی در نظام بین‌الملل می‌دانند که عمده هدفش کسب قدرت به منظور دستیابی به امنیت برای تضمین بقای خود می‌باشد. به عبارت دیگر آنها بر این باورند که تهاجم امری ذاتی برای دولت‌ها به شمار می‌رود. همانند رئالیست‌های ساختاری، رئالیست‌های تهاجمی معتقد به فشارهای سیستمی نظام بر دولت‌ها هستند که سبب همسانی رفتارهای دولت‌ها با قدرت و موقعیت متفاوت، در محیط بین‌الملل می‌گردد. یعنی تفاوت داخلی کشورها بی‌اهمیت است و فشارهای ساختاری چنان قدرتمندند که آنها را وادار به اتخاذ جهت‌گیری مشابه می‌کند.

### ۲-۱-۲- تمایزات

۱) گرچه رئالیست‌های تهاجمی به استلزامات آنارشی و فشارهای ساختاری (همچون رئالیست‌های کلاسیک) معتقدند؛ اما در نگاه آنها «قدرت نسبی» برای دولت‌ها از اهمیت بیشتری برخوردار است. زیرا آنارشی دولت‌ها را وادار می‌سازد قدرت یا نفوذ نسبی خود را به حداکثر برسانند. نحوه تاثیر نظام بر دولت‌ها در نگاه رئالیست‌های تهاجمی مبتنی بر نگاه رئالیست‌های نئوکلاسیک است. یعنی بر این باورند که سیستم بگونه‌ای غیرمستقیم و پیچیده بر بازیگران تاثیر می‌گذارد.

۲) از سوی دیگر تاکید آنها بر تحلیل‌های تاریخی است. بعنوان مثال فرید زکریا بر این باور است که: تاریخ نشان می‌دهد که دولت‌ها در شرایطی که به شکلی فزاینده ثروتمند می‌شوند، به ایجاد ارتش‌های بزرگ روی

می‌آورند، و خود را درگیر مسائل خارج از مرزهایشان می‌کنند و به دنبال افزایش نفوذ بین‌المللی خود می‌روند. یعنی هر اندازه قدرت دولت و قدرت ملی افزایش پیدا کند به سیاست‌های خارجی توسعه‌طلبانه‌تری منجر می‌شود. به عبارت دیگر توانمندی‌های نسبی تا حد زیادی به نیت دولت‌ها شکل می‌دهد و این مسئله را می‌توان براساس رفتار دولت در طول تاریخ اثبات نمود. بنابراین تهاجمی‌ها به قدرت و امنیت مطلق باوری ندارند بلکه ازدیاد دائمی قدرت بر ایشان از اولویت برخوردار است تا در پرتو آن به امنیت نسبی و حداکثری دست یابند.

۳) افزایش دائمی قدرت: «جان میرشایمر» بر این باور است که رهبران کشورها باید آن دسته از سیاست‌های امنیتی را دنبال کنند که دشمنان بالقوه آنان را تضعیف می‌کند و قدرت آنها را نسبت به بقیه کشورها افزایش می‌دهد (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۸: ۴۲۵-۴۲۲). در نگاه او اگر کشوری خواستار بقاست باید رئالیست تهاجمی خوبی باشد. زیرا از منظر رئالیست‌های تهاجمی، ماهیت رقابت‌آمیز روابط بین‌الملل دائماً در حال تشدید شدن است و بنابراین لازم است که کشورها همواره در حال افزایش قدرت خود باشند تا به حدی از قدرت برسند که هیچ کشوری نتواند طمع حمله به آنها نماید. به همین دلیل در نگاه آنان کاهش بودجه نظامی پس از جنگ سرد اشتباه بود. زیرا رهبران کشورها همواره باید منتظر حمله کشور توسعه‌طلبی باشند که نظم جهانی را به چالش می‌کشد.

۴) کسب بقا منوط به اتخاذ وضعیت تهاجمی است: آنچه که نقطه تمایز رئالیست‌های تهاجمی با سایر نحله‌های رئالیسم است این نکته است که آنها بر این باورند که از آنجائیکه مقاصد دولت‌ها مشخص نیست لذا خروج از وضعیت تهاجمی باعث به مخاطره افتادن بقای دولت می‌گردد (Mearsheimer, 2011: 12-11). پیروان این مکتب بر این باورند که دولت‌ها در جهانی زندگی می‌کنند که سرشار از تهدیدات است و دولت‌ها واحدهایی‌اند که تمایل دارند قدرت خود را به حداکثر برسانند تا بتوانند به بقای خود ادامه دهند. این افزایش قدرت نسبی به معنای کسب قدرت به زیان دیگران است (Kirshner, 2010: 4). به عبارت دیگر دولت‌ها در حالت ناامنی دائمی به سر می‌برند و همواره در وضعیت عدم قطعیت و بی‌اعتمادی نسبت به تمامی کشورها و قدرت‌های دیگر قرار دارند، زیرا در هر موقعیتی ممکن است یکی از آنان به اقدامی علیه امنیت آنها دست بزند (سلیمی، ۱۳۸۴: ۱۷).

۵) از سوی دیگر رئالیست‌های تهاجمی به تنش‌زدایی نیز اعتقادی ندارند و از منظر آنان تنش‌زدایی‌هایی که در تاریخ روابط بین‌الملل وجود دارد صرفاً به منزله ایجاد فرصت و فضای تنفسی برای دولت‌ها بود که به آنها اجازه می‌داد تا به موقعیت مطلوب و بهتری برسند. قدرت‌طلبی دولت‌ها اصلی ثابت در روابط بین‌الملل است

که می‌توان برای آن سه دلیل عمده ذکر کرد: ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل؛ توانمندی‌های تهاجمی که همه دولت‌ها از آن برخوردارند؛ و عدم اطمینان در مورد نیت و مقاصد دشمن. بنابراین در نگاه رئالیست‌های تهاجمی مهمترین عوامل در تبیین و تحلیل روابط بین‌الملل عوامل ساختاری مانند آنارشی و توزیع قدرت می‌باشد.

۶) رئالیست‌های تهاجمی نهادهای بین‌المللی را مهم تلقی نمی‌کنند؛ زیرا نهادهای بین‌المللی را ابزار قدرت‌های بزرگ برای تسهیل در دستیابی به اهدافشان می‌دانند. به عبارت دیگر قدرت‌های بزرگ به نهادها شکل می‌دهند تا بتوانند سهم خود از قدرت جهانی را حفظ کنند و یا حتی آنرا افزایش دهند. بنابراین آنچه که برای رئالیست‌های تهاجمی از اهمیت برخوردار است توزیع قدرت میان کشورها است. در نگاه آنها نهادها در تاریخ روابط بین‌الملل نقش چندانی نداشته‌اند و صرفاً جنبه ابزارگونه‌ای را ایفا نموده‌اند.

۷) رئالیست‌های تهاجمی بطورکل با مساله خلع سلاح ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ که به نظام بین‌الملل نظم می‌بخشند مخالفند. زیرا این امر باعث کاهش قدرت آنها در مقایسه با قدرت‌های ضعیف‌تر می‌گردد و ممکن است سبب تشویق دولت‌های توسعه‌طلب برای برهم زدن نظم موجود محیط بین‌الملل گردد. بطور خلاصه می‌توان گفت که تئوری رئالیسم تهاجمی درصدد است تا به معمای امنیت پاسخ دهد و در این میان تنها راه دستیابی به امنیت اقناع کننده را، افزایش دائمی قدرت می‌داند تا در پرتو آن کشورها با کسب قدرت نسبی به امنیت نسبی (در مقایسه با دیگران) دست یابند (نجفی، ۱۳۹۵).

۱۲

### ۳- معمای امنیت آمریکا و روسیه در سوریه

معمای امنیتی یکی از مفاهیم محوری تمام نظریات رئالیست است. مرشایمر در این زمینه نظر جان هرترز تایید و نقل می‌کند: دولت‌ها در تلاش برای کسب مصونیت در برابر حمله به سمت کسب قدرت بیشتر و بیشتر سوق داده می‌شوند تا از تاثیر قدرت دیگران بگریزند. این موضوع سبب می‌شود شرایط برای دیگر دولت‌ها غیر ایمن‌تر شود و آنها را برای رویارویی با بدترین شرایط ممکن آماده سازد. از آنجا که هیچ دولتی در این جهان واحدهای رقیب کاملاً احساس امنیت داشته باشد، رقابت قدرت ادامه می‌یابد و دور باطل ازدیاد و تجمیع امنیت و قدرت نیز ادامه می‌یابد (همان). معمای امنیت در اکثر صورت‌بندی‌ها (از جمله فرمول ارائه شده توسط هرز) بر چگونگی وقوع رقابت بر سر قدرت و امنیت میان دولت‌ها تاکید می‌کند و خواهان چیزی بیش از حفظ وضع موجود نمی‌باشد. در این حالت با اینکه هیچکدام از دولت‌ها متخاصم نیستند، عدم اطمینان در مورد مقاصد سایر بازیگران سبب اتخاذ تمهیدات محافظتی می‌شود که برای دیگران تهدید کننده به نظر

می‌رسند. تمام قدرت‌های بزرگ تجدیدنظر طلب بوده و برای تهاجم آماده هستند. از طرف دیگر، حرکات امنیتی در جهان رئالیسم تهاجمی، حرکاتی در جهت توسعه ارضی هستند که در حقیقت مستلزم گرفتن آورده‌های دیگران از طریق کسب تسلیحات یا ایجاد ائتلاف و نه صرفاً کسب آمادگی لازم برای این کار است. در نتیجه با اینکه هدف غایی کشور توسعه طلب امنیت است، رفتار واقعی این دولت در جریان تلاش برای تحصیل این هدف می‌تواند از تخصص و نظامی‌گری صرف قابل تشخیص نباشد. یکی از دلایلی که معماری امنیت به خوبی در چارچوب نظریه مرشایمر قرار نمی‌گیرد یا اینکه برای جای دادن آن لازم است بخش‌هایی از آن را دچار تعدیل کرد، ارتباط میان یک هدف کاملاً تدافعی - امنیت و بقاء - با رفتار تهاجمی است (همان). روزنامه اورشلیم پست در گزارشی به تحلیل رابطه کردها و جایگزینی واشنگتن با مسکو برای همکاری با کردها پرداخته و نوشته است: مسکو پیش از این نیز به مساله کردها به ویژه حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک) توجه نشان می‌داد. لیند نسترانس نویسنده این مقاله معتقد است: روسیه پیشتر از پ.ک.ک. بعنوان اهرم فشار در روابط با آنکارا استفاده کرده بود. اگر آمریکا این تنش را به سمت آرامش مدیریت کند و تصمیم بگیرد در کنار ترکیه بماند، کردها را به سمت روس‌ها سوق داده است (ایسنا، ۱۳۹۵). دنیل کورس، یکی از اعضای مرکز اسرائیلی مطالعات روسیه و اوراسیا نیز در اینباره می‌گوید: کرملین به دنبال هر متحدی است که بتواند از آن در شرایط سیاسی استفاده کند و این امر بیش از آنکه مربوط به مسائل استراتژیک باشد، به دلایل روانشناختی است. کورس ادامه می‌دهد: مشروعیت پوتین به تصویری از روسیه وابسته است که سعی دارد به ابرقدرت بودن باز گردد و این یک حقیقت است که بدون داشتن متحد، هیچ ابرقدرتی وجود ندارد. وی خاطرنشان می‌کند: همزمان، حتی چین، قزاقستان، ایران و بلاروس بعنوان نزدیکترین شرکای روسیه با توجه به عدم وجود هیچ منافعی در تقابل با غرب روابط بسیار پراگماتیکی را پیش گرفته‌اند. بنابراین کردها و روسیه رابطه وابسته ایده‌آلی را شکل خواهند داد؛ کردها برای بقای خود به هرگونه کمک احتمالی نیاز دارند و روس‌ها نیز اهرم دیگری برای فشار بر ترکیه پیدا می‌کنند. این تحلیل‌گر اسرائیلی همچنین اظهار می‌کند، روسیه مانند اسرائیل تاریخ طولانی مدتی در روابط با کردها دارد که به دهه ۱۹۶۰ بر می‌گردد. کورس با توجه به این مساله می‌گوید، این عنصر می‌تواند راهی هم در روابط اسرائیل و روسیه باز کند (همان). موسسه "واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک" هم اکتبر مقاله‌ای را به قلم فابریک بالانچه منتشر کرد و در آن هشدار داد، در صورتی که ترکیه و ایالات متحده همچنان مانع از وحدت قلمروها کردها از جمله در عفرین و کوبانی شوند، حزب ملی‌گرای کرد اتحادیه دموکراتیک<sup>۱</sup> که مورد حمایت آمریکا است، از همکاری با دمشق

<sup>۱</sup> Kurdish:Partiya Yekîtiya Demokrat (PYD)

و مسکو در شمال سوریه هیچ ابایی ندارد (المیناتور، ۱۳۹۵). در حالیکه روسیه حمایت نظامی خود را از کردها تایید نکرده است، ۲۱ اکتبر ۲۰۱۶ در نشستی با یگان‌های مدافع خلق رسماً حمایت سیاسی خود را از آنها اعلام کرد. نتیجه این نشست بازگشایی دفتر نمایندگی کردهای سوریه در مسکو به تاریخ دهم فوریه بود. مارام داوود، یکی از فعالان حقوق بشر، به المانیتور گفته است که اکثریت احزاب سیاسی در سوریه اولویت‌ها و ارتباطات منطقه‌ای و بین‌المللی دارند. او گفته است: «ارتباطات اغلب میان یک یا چند طرف منطقه‌ای یا بین‌المللی ایجاد شده است، به ویژه طرف‌هایی که اولویت‌های نظامی دارند. نیروهای سوریه دموکراتیک که اخیراً شکل گرفته و جایگزین کردهای یگان‌های مدافع خلق شده، براساس منافع مشترک هم با روسیه ارتباط دارد و هم با ائتلاف به رهبری ایالات متحده» (همان). داوود معتقد است که نیروهای سوریه دموکراتیک از اولویت جامعه جهانی برای مبارزه با تروریسم بهره برده است، اولیتی که یک مخرج مشترک برای روسیه و ایالات متحده است. این نیروها در حال حاضر در مناطقی که در کنترل گروه‌های تروریستی چون داعش و جبهه النصره است، پیشروی می‌کنند. به اعتقاد این فعال حقوق بشری، نیروهای سوریه دموکراتیک که متشکل از اقوام مختلفی است، خود را بعنوان هسته اصلی یک نیروی نظامی جدید با تمایلات سکولار معرفی کرده است. داوود با اشاره به حمایت روسیه از کردها می‌گوید که روسیه می‌خواهد حمایت از حزب اتحادیه دموکراتیک از یک طرف و گروه‌های مخالف مستقر در لاذقیه دایره مخالفان را در گفتگوهای ژنو گسترش دهد. او می‌گوید: «روسیه از همه گروه‌هایی که با ارتش عرب سوریه مبارزه نمی‌کنند حمایت می‌کند، از جمله گروه‌ها و احزابی که ترکیه و ائتلاف خلیج فارس با آنها مخالف هستند. همچنین این احتمال وجود دارد که این گروه‌ها در روسیه و ایالات متحده دفاتر نمایندگی داشته باشند» (همان).

۱۴

#### ۴- روسیه خواهان حفظ وضع موجود و آمریکای تجدیدنظرطلب

مرشایمر معتقد است نظریه والتز از نوعی جهت‌گیری عامدانه به سمت حفظ وضع موجود رنج می‌برد: تمام این نظریه تلاش می‌کند چگونگی رفتار دولت‌های دارای انگیزه‌های تدافعی را توضیح دهد. پاسخ والتز احتمالاً این خواهد بود که نظریه وی نیز وجود دولت‌ها تجدیدنظرطلب را مورد پذیرش قرار می‌دهد، اما انگیزه‌های این دولت‌ها که تحت عنوان سطح واحد شناخته می‌شود در خارج از چارچوب نظریه وی جای می‌گیرند (نجفی، ۱۳۹۵). علاوه بر این، نظریه وی برای کار کردن نیازی به تمایز میان دولت‌های خواهان حفظ وضع موجود و دولت‌های تجدیدنظرطلب ندارد؛ رقابت برای قدرت و امنیت حتی زمانی که تمامی دولت‌ها تنها در

<sup>1</sup> Syrian Democratic Forces (SDF) - Kurdish: Hêzên Sûriya Demokratîk (HSD)



پی امنیت هستند نیز باز هم ادامه می‌یابد. به‌رغم اینکه والتز وجود دولت‌های تجدیدنظرطلب را می‌پذیرد، اما وی تقریباً چیزی برای ارائه در مورد انگیزه‌های این مجموعه از دولت‌ها ندارد؛ تنها چیزی که وی در این رابطه بیان می‌کند کلماتی احتیاط‌آمیز هستند: تجمیع بیش از حد قدرت به ضرر خود دولتی خواهد بود که به این کار مبادرت می‌ورزد، چراکه این روند بی‌شک به رفتار موازنه‌جویانه سایر دولت‌ها می‌انجامد. مرشایمر تلاش می‌کند جهت‌گیری والتز به سمت دولت‌های خواستار حفظ وضع موجود را تصحیح کند. هرچند ممکن است وی در این مسیر زیادی به پیش رفته باشد، اما شاید بتوان این برداشت را ناشی از سبک مقابله‌جویانه وی دانست. اگر دنیای نظری والتز را مملو از دولت‌های خواستار حفظ وضع موجود بدانیم، جهان مرشایمر تنها دولت‌های تجدیدنظرطلب را شامل می‌شود. تمامی دولت‌ها، یا حداقل قدرت‌های بزرگ، به دنبال افزایش حداکثری قدرت (بعنوان مثال توانمندی‌های نظامی) هستند، چراکه هر میزان افزایش قدرت شانس بقای آنها را در یک نظام آنارشیک بالا می‌برد. در نتیجه از جنبه نظری هیچ دولتی که خواستار حفظ وضع موجود باش وجود ندارد. تنها در شرایطی که یک دولت به موقعیت هژمون دست می‌یابد، انگیزه تحصیل قدرت بیشتر کنار می‌رود و این دولت در جهت حفظ وضع موجود تلاش به عمل خواهد آورد. عقیده مرشایمر و شوئلر مبنی بر اینکه نئورئالیسم والتز در درجه نخست نظریه‌ای در رابطه با چگونگی رفتار دولت‌های دارای جهت‌گیری تدافعی در پاسخ به محدودیت‌های ساختاری است، صحیح می‌باشد. مرشایمر حوزه عمل نظریه نئورئالیسم را از طریق فراهم آوردن یک منطق نظری برای رفتار دولت‌های تجدیدنظرطلب گسترش می‌دهد (همان). در قضیه سوریه هم آمریکا خواهان تجدیدنظر در سیستم حاکمیتی سوریه به کمک گُردها است و سعی دارد با تجهیز کردن آنها و حمایت‌های مالی و لوجستیکی مسئولان گُردستان سوریه را در کنترل بخش‌های بیشتری از خاک سوریه تشویق نماید و این را از طریق کمک‌های هوایی برای پیشروی در جنگ زمینی در دستورکار خود قرار داده است. در صورتی که روسیه بعنوان یکی از ستون‌های اصلی ماندگاری دولت اسد، خواهان حفظ وضع موجود دستکم تا انتخابات آتی پس از آرامش در سوریه و شکست تروریست‌ها است. در همین راستا آمریکا همانطور که همه می‌دانند بارها با اقدامات نظامی ترکیه علیه نیروهای گُرد سوریه مخالفت کرده، چراکه دقیقاً این گُردها هستند که قرار است اصلی‌ترین متحد آمریکا در مبارزه با داعش در سوریه باشند. روزنامه آمریکایی «واشنگتن پست» به تازگی مقاله‌ای داشت که در آن خبر داده است که در طرح جدید مبارزه با داعش که از سوی پنتاگون تهیه شده و به "دونالد ترامپ" رئیس‌جمهوری آمریکا ارائه شده، پیشنهادهایی برای کمک‌های قابل توجه به نیروهای گُرد و برخی گروه‌های مخالف سوریه شده است تا آنها در مبارزه با داعش در سوریه فعال‌تر عمل کنند. این کمک‌ها شامل تسلیحات نظامی جدید، از جمله

بالگردهای تهاجمی و توپخانه است. علاوه بر این، طرح پنتاگون در نظر گرفته است تا نیروهای آمریکایی فعال در خاک سوریه افزایش پیدا کنند. ظاهراً صحبت بر سر لغو محدودیت حضور نیروهای ویژه و مشاورین نظامی آمریکایی در این کشور است. در حال حاضر حدود ۵۰۰ سرباز و افسر آمریکایی در حال کمک به نیروهای نظامی به اصطلاح جنبش دموکراتیک سوریه متشکل از نیروهای گُرد و عرب هستند. طرح جدید نظامیان آمریکا در نظر دارد تا آنها بتوانند به خط مقدم جبهه نبرد نزدیکتر شوند، البته تا جای ممکن نمی‌خواهند بطور مستقیم در درگیری‌های نظامی شرکت داشته باشند (تسنیم، ۱۳۹۵). با وجود آنکه همکاری میان گُردها و روسیه حتمی به نظر می‌رسد اما یک سوال جدی درباره ادامه این همکاری وجود دارد. به هرحال گُردها، مخالف دولت بشار اسد هستند. این موضوع، آینده این همکاری را با تردید مواجه می‌کند. به نظر می‌رسد که دو طرف در مرحله نهایی نبرد سوریه باید یک انتخاب حیاتی داشته باشند که می‌تواند روابط کنونی میان آنها را کاملاً بر هم بزند (آنا، ۱۳۹۵).

## ۵- سیاست ائتلاف

یکی از برجسته‌ترین نقاط قوت مرشایمر را می‌توان توانایی وی در ورود به اصل و محور موضوعات پیچیده دانست. با این حال، وی هیچ توضیحی حتی نزدیک به تصویری کامل از دیپلماسی ائتلاف‌سازی ارائه نکرده است. وی این نکته را در نظر نمی‌گیرد که ائتلاف‌ها می‌توانند جایگزینی مقرون به صرفه برای توسعه‌طلبی نظامی باشند. اگر امنیت را هدف غایی دولت‌ها بدانیم، در این صورت ائتلاف‌ها استحقاق این را دارند که در کنار فتوحات ارضی و ازدیاد تسلیحات بعنوان ابزاری جایگزین یا مکمل در نظر گرفته شوند. مرشایمر به ندرت به موضوع دو راهی امنیت ائتلاف‌سازی می‌پردازد که به معنای تنش ناشی از ترس کنار گذاشته شدن یا در تله افتادن توسط یک متحد است. اطمینان‌دهی به یک متحد نسبت به میزان حمایت می‌تواند ترس ناشی از تنها گذاشتن را کاهش دهد، اما می‌تواند خطر در تله افتادن را افزایش دهد، چرا که دولت متحد می‌تواند از حمایت دولت متحد خود در جهت پیشبرد منافع شخصی خود استفاده کند. ارتش سوریه و نیروهای گُرد با میانجی‌گری روسیه در مورد تامین امنیت شهر منبج توافق کرده‌اند، همزمان نیروهای زرهی آمریکایی هم وارد این منطقه شدند: هدف هر دو طرف، ایجاد منطقه امن برای گُردها در مقابل حمله ارتش ترکیه است (تسنیم، ۱۳۹۵). مسئله اینجاست که بعید است روسیه بتواند «به تنهایی» در این مبارزه به پیروزی برسد. پنتاگون که از همکاری فعال با روسیه در مبارزه با تروریست‌ها در سوریه سرباز می‌زند، دقیقاً در منطقه منبج در حال حل و فصل دقیقاً همان مشکلاتی است که روسیه نیز در دستور کار دارد و آن مقابله

با حمله احتمالی نیروهای نظامی ترکیه به مناطق تحت کنترل نیروهای کُرد در عمق خاک سوریه است. تنها تفاوت اقدامات دو کشور این است که روسیه این کار را قانونی و با مجوز دولت سوریه انجام می‌دهد و آمریکا و متحدان‌اش نه (همان).

نقش دو ابرقدرت آمریکا و روسیه در معادلات سوریه و همکاری با نیروهای کُرد از همکاری استراتژیک در حال تبدیل شدن به رابطه استراتژیک است. از سویی روسیه با حرکت ناوگان زمینی خود به عفرین و منبج و پشتیبانی مستقیم از نیروهای کُرد بصورت مستقیم وارد کارزار شده است و از سوی دیگر آمریکا با فرستادن ادوات و مهمات نظامی برای یگان‌های مدافع خلق سعی دارد، این نیروها را برای خود نگه دارد. هر دو قدرت می‌دانند، تنها نیرویی که علاوه بر خصوصیت نظامی از توان فکری و ایدئولوژیکی کارآمدی جهت شکست خط تندرویی در منطقه برخوردار است، نیروهای کُرد هستند که توانسته‌اند در مدت اخیر نقاط بسیاری از خاک شمال سوریه را آزادسازی نمایند. به همین خاطر آمریکایی‌ها با ایجاد پایگاه هوایی و نظامی در فرودگاه (قامیشلو، کوبانی، طبقا، رمیلان، رقه) در کردستان سوریه راهبرد عملیاتی خود را بصورتی مشخص نموده و نشان از حضور طولانی مدت در این منطقه را دارد و روس‌ها نیز با حمایت زمینی و لوجستیکی در خاک سوریه از کُردهای این کشور و گشایش دفاتر دیپلماتیک آنها در مسکو سعی دارد بعنوان بازیگری موثر در زمین سوریه با آنها رفتار کند. حال چقدر منافع دو ابر قدرت در سوریه بصورت کلی و در کردستان سوریه بصورت خاص تامین می‌شود به این موضوع بر می‌گردد که کُردها بتوانند این بالانس را حفظ نمایند و در بازی بده بستان با دو قدرت جهانی حل نشوند و در یک جناح خلاصه نگردند. در سوی دیگر فشار ترکیه به آمریکا بعنوان یکی از اعضای اصلی ناتو و سرزنش آمریکا در خصوص کمک به نیروهای کُرد سوری، هر از چند گاهی سیاستمداران آمریکایی را به تکاپو انداخته و ناچار به بیان موضع‌گیری‌هایی می‌نماید که به نظر نمی‌رسد، آمریکایی‌ها بخواهند موقعیت فعلی را از دست بدهند و معادلات سوریه را تسلیم روسیه نمایند. به همین خاطر به نظر می‌رسد، آمریکا در بازی دوگانه خویش، قصد ندارد نیروی آزموده و ضد تروریسمی همچون کُردها در سوریه را از دست دهد و می‌داند یکی از نیروهای واقعی سوریه آتی کُردها خواهند بود به همین خاطر تلاش می‌کنند با اظهارات سیاسی و دیپلماتیک هر از چندگاهی به سرزنش نیروهای کُرد پرداخته و در مقابل ترکیه حفظ ظاهر نماید. وصل سه کانتون (کُردی) در کردستان سوریه به منزله پایان هیمنه گروه‌های تندرو مذهبی در سوریه و به تبع آن شکست خط تروریسم در عراق خواهد بود. این در صورتی ممکن است که همه منافذ زیست داعش از بین برود (شرق، ۱۳۹۶).

<sup>1</sup> Kurdish: Yekîneyên Parastina Gel (YPG)

## ۶- راهبردهای موازنه و کناره‌گیری

دولت‌های تهاجمی موردنظر مرشایمر در تمام شرایط هم تهاجمی نیستند. این دولت‌ها هرازچند گاهی نیز با چالش بازدارندگی یا تحدید رقابیی مواجه می‌شوند که می‌کوشند به ضرر آنها کسب قدرت نمایند. دولت‌ها در ایفای این نقش دفاعی باید میان دو راهبرد انتخاب کنند: موازنه و کناره‌گیری. موازنه‌سازی به معنای تلاش برای حفظ توزیع کنونی قدرت (از طریق حمایت از دولتی که توسط یک دولت تجدیدنظرطلب به چالش کشیده شده است). کناره‌گیری نیز به معنای عقب نشستن و اتخاذ هیچ نوع عملی است که هدف از آن انتقال دشواری‌های مقاومت به یک متحد یا برخی دیگر از دولت‌ها است. مرشایمر معتقد است این انتخاب بر ساختار نظام و جغرافیای کنونی آن تاثیرگذار است. سه نوع ساختار محتمل در نظام وجود دارند: دوقطبی، چندقطبی متوازن و چندقطبی غیرمتوازن. نظام چندقطبی به این دلیل که کناره‌گیری دولت‌ها در آن محتمل است، برای دولت‌ها غیرجذاب است. دلایل مرشایمر برای مرجح بودن کناره‌گیری دولت‌ها سه مورد هستند: نخست ارزان است: در این حالت هزینه‌های مبارزه توسط یک متحد تحمل می‌شود و دولت‌ها به اصطلاح سواری رایگان می‌گیرند. دوم، احتمال درگیر شدن دولت متخاصم و دولتی که بر اثر کناره‌گیری دولتی دیگر وارد ماجرا شده است، در یک جنگ بی‌ثبات کننده وجود دارد؛ موضوعی که می‌تواند دولت کناره‌گیر را قدرتمندتر از دو دولت دیگر گرداند. سوم، در صورتی که یک دولت با مخاصمات متعددی مواجه باشد، ممکن است از راهبرد کناره‌گیری برای حل مشکلات پیش‌روی خود استفاده کند (نجفی، ۱۳۹۵). اوضاع سوریه به دلیل رقابت جهانی آمریکا و روسیه و وجود معماهای دیگر در شرق اروپا و شرق آسیا منجر شده تا ایجاد موازنه و کناره‌گیری تبدیل به بدیلی دیگری برای حاکمیت آینده سوریه شود. پس از آن که روسیه تبدیل به حافظ اصلی ماندگاری اسد و تثبیت کننده شرایط فعلی جنگ به نفع دولت مرکزی سوریه شد، آمریکا در سیاست تجدیدنظرطلبی خود درخصوص ساقط کردن نظام سوریه صرف‌نظر کرد و با ایجاد راه‌های دیگری سعی می‌کند که به دنبال مبحث کناره‌گیری مشروط باشد. قاعدتا آمریکا به دنبال استفاده از بدیل‌های دیگری همچون کردها در آینده سوریه است. ترجیح آمریکا پس از پایان عمر جنگ در سوریه، ایجاد نظامی فدرال با تمایل به الگوهای غربی است و این را تنها به کمک کردها محقق می‌بیند. در مقابل روسیه تمایل دارد اسد برای یک دوره معین پس از انتخابات آینده سوریه همچنان بعنوان رییس جمهور در پست خود ابقا شود تا وضعیت نظامی و جنگی سوریه به حالت عادی برگردد (همان).

نوا بونسی، پژوهشگر در گروه بین‌المللی بحران معتقد است کردها هدف خاصی را از اتحاد با آمریکا در سوریه دنبال می‌کنند. وی به خبرگزاری آسوشیتدپرس گفت: کردها اتحاد با آمریکا را در برابر خطر حمله احتمالی

ترکیه و یا حکومت سوریه به مناطق تحت کنترل خود در آینده اقدامی مهم تلقی می‌کنند. خبرگزاری آسوشیتدپرس هم در اینباره نوشت از آنجائیکه همه بازیگران در سوریه سعی می‌کنند منطقه تحت قدرت خود را در سوریه گسترش دهند کردها هم سعی دارند با تصرف مناطق بیشتری، دست بالا را در مذاکرات آینده در سویه برای گرفتن امتیازات بیشتر داشته باشند (گردپرس، ۱۳۹۶). با این حال، در این گزارش نسبت به تقابل میان گروه‌های مختلف از جمله اعراب و کردها پس از نابودی داعش در این کشور هشدار داده شده است. نیروهای کُرد و عرب که تحت عنوان نیروهای سوریه دموکراتیک سوریه با داعش می‌جنگند احتمال بروز جنگ میان گروه‌های سوری از جمله اعراب و کردها را بعید نمی‌دانند (همان).

موازنه قوا در سوریه وارد مرحله تازه‌ای شده است. شاید تا پیش از این همه گروه‌های مسلح ضد داعش واقع در سوریه، در فکر شکست این گروه تندرو و احاطه بر بخشی از سوریه بودند اما امروز شرایط تغییر پیدا کرده و تصرف و ضمیمه کردن زمین بیشتر و تثبیت آن تبدیل به استراتژی گروه‌های مختلف شده است. در حال حاضر دو جبهه در سوریه به صف‌بندی مشخصی رسیده‌اند که تا پیش از این شاید متحد تاکتیکی یکدیگر بودند اما امروز آرام آرام تبدیل به رقیب شده‌اند (شرق، ۱۳۹۶). جبهه‌ای با حضور کردهای سوری که امروز تحت حمایت آمریکا و اروپا هستند و جبهه دیگر ایران-روسیه و سوریه. با توجه به اختلاف در اردوگاه معارضان بشار اسد، موافقان دولت اسد منسجم‌تر توانستند معارضان را شکست داده و به بیشتر از ۳۰ درصد از خاک سوریه کنترل پیدا کنند و امروز دست بالا را در مصاف میدانی با تندروها داشته باشند. از سوی دیگر کردها بعد از نشان دادن توانایی خود در مصاف با داعش، اعتماد آمریکا را به خود جلب کردند و علیرغم مخالفت ترکیه با این موضوع، دولت آمریکا هیچ گزینه‌ای به جز کردها که در معادلات میدانی سوریه بتواند بر سر آن حسابی باز کند، پیدا نکرد لذا صرف‌نظر مخالفت‌های ترکیه، ایران و سوریه با تجهیز کردها، گام بلندی برای حضور در این منطقه برداشت. در سوی دیگر تا قبل از عملیات رقه ارتباط تنگاتنگی بین کردها، روسیه و دولت مرکزی سوریه وجود داشت اما هم اینک به دلیل محرزتر شدن ارتباط بین کردها و آمریکا، آن دو قدری از نیروهای کُرد فاصله گرفته‌اند که شاید این در آینده به ضرر کردها تمام شود (همان). رابط کردها و روسیه تا پیش از حضور جدی آمریکا در سوریه، ساختارمند و دارای برنامه بلند مدت بود اما با توافقات روسیه و حرکت بینابین و بده بستانی سیاسی-اقتصادی با ترکیه، گویا این رابطه به سردی گراییده و اگر کردها نتوانند اعتماد دوباره روسیه را جلب کنند، احتمال اینکه (کانتون کُردی عفرین) که در قسمت شمال غربی سوریه و تحت کنترل کردها است و از نواحی کُردی به دلیل حضور ترکیه در حد فاصل کانتون کوبانی و کانتون عفرین قطع شده است، به وسیله ترکیه و یا ارتش سوریه آماج حمله قرار گیرد. به همین خاطر هم

اینک گردها با وضعیت پیچیده‌ای روبرو هستند که در صورت رویگردانی آمریکا از آنها همه دستاوردهایشان به مخاطره می‌افتد (شرق، ۱۳۹۶). از سوی دیگر چون ایران می‌داند به علت بیم آمریکا از قدرت‌گیری ایران در عراق و ایجاد کریدوری از شرق به غرب سوریه، سعی بر ایجاد پایگاه و حضور در شرق سوریه را دارد، لذا تلاش می‌کند به کمک نیروهای خود در سوریه و عراق از چند سو به کنترل شرق و جنوب دیرالزور بپردازد و اجازه پیشروی بیشتر را به گردهای تحت حمایت آمریکا ندهد. گویا دیرالزور میدان مبارزات آینده گروه‌ها است و هرکس سعی دارد زودتر به آن احاطه یابد تا در معادلات آینده دست بالا را داشته باشد. قطعاً در آینده سوریه دو نیرو تبدیل به رقیب سیاسی و نظامی یکدیگر خواهند شد. ارتش سوریه به خاطر پشتیبانی سازمان ملل بعنوان دولت مستقر و گردها بعنوان نیروهای ائتلاف علیه داعش تحت حمایت آمریکا دو سر معادله آینده سوریه هستند که پس از شکست گروه‌های تندرو دیگری همچون داعش و النصره و ... به صورت جدی مناقشه خواهند داشت (همان).

### نتیجه‌گیری

نقش دو ابرقدرت آمریکا و روسیه در معادلات سوریه و همکاری با نیروهای کُرد بسیار حائز اهمیت است. از سویی روسیه با حرکت ناوگان زمینی خود به عفرین و منبج و پشتیبانی مستقیم از نیروهای کُرد بصورت مستقیم وارد کارزار شده است و از سوی دیگر آمریکا با فرستادن ادوات و مهمات نظامی برای یگان‌های مدافع خلق و نیروهای ارتش سوریه دموکراتیک سعی دارد، این نیروها در زمین او بازی کنند. هر دو قدرت می‌دانند، تنها نیرویی که علاوه بر خصوصیت نظامی از توان فکری و ایدئولوژیکی کارآمدی جهت شکست خط تندرویی در منطقه برخوردار است، نیروهای کُرد هستند که توانسته‌اند در مدت اخیر نقاط بسیاری از خاک شمال سوریه و شرق سوریه را از وجود تندروها پاکسازی نمایند. به همین خاطر آمریکایی‌ها با ایجاد پایگاه هوایی و نظامی در فرودگاه (قامیشلو، کوبانی، طبقا، رمیلان، رقه) در کُردستان سوریه به دنبال راهبرد عملیاتی و حضور طولانی مدت در این منطقه است و روس‌ها نیز با حمایت زمینی و لوجستیکی در خاک سوریه از گردهای این کشور و گشایش دفاتر دیپلماتیک آنها در مسکو سعی دارد بعنوان بازیگری موثر در زمین سوریه با آنها رفتار کند. حال چقدر منافع دو ابرقدرت در سوریه بصورت کلی و در کُردستان سوریه بصورت خاص تامین می‌شود به این موضوع بر می‌گردد که گردها بتوانند این بالانس را حفظ نمایند و در بازی بده بستان با دو قدرت جهانی حل نشوند و در یک جناح خلاصه نگردند. از سویی با قدرت گرفتن ایران در سوریه و نقش محوری ایران در نبردهای زمینی علیه گروه‌های تندرو باعث شده تا هریک از آمریکا و روسیه به تحرکات

ایران توجه بیشتری نشان دهند. قاعدتا نه آمریکا و نه اروپا موافق قدرت‌گیری ایران در منطقه و رواج سرکشی در برابر سیاست‌های آنان نیستند و باتوجه به روحیه ایران در غرب‌ستیزی و انتشار آن در بین گروه‌های نزدیک به خود در عراق، سوریه و خاورمیانه، سعی بر کنترل و مهار ایران دارند هرچند که در مقاطعی «ایران هراسی» به کمک اقتصاد ورشکسته آنها آمده و تراست‌ها و کارتل‌های آمریکایی-اسرائیلی را از خطر ورشکستگی نجات داده اما در واقع، قدرت‌گیری و هژمونی بلند مدت ایران در منطقه منجر به کاهش مناسبات سیاسی و اقتصادی آنها خواهد شد (مردم‌سالاری، ۱۳۹۶). در سوی دیگر فشار ترکیه به آمریکا، بعنوان یکی از اعضای اصلی ناتو و سرزنش آمریکا در خصوص کمک به نیروهای کُرد سوریه، هراز چند گاهی سیاستمداران آمریکایی را به تکاپو می‌اندازد تا به ترکیه اطمینان دهند که می‌گذارند کُردها تبدیل به خطری برای ترکیه شوند. به نظر نمی‌رسد، آمریکایی‌ها بخواهند موقعیت فعلی خود را از دست بدهند و معادلات سوریه را تسلیم روسیه نمایند. به همین خاطر به نظر می‌رسد، آمریکا در راهبرد خود، قصد ندارد نیروی آزموده و ضد تروریسمی همچون کُردها در سوریه را از دست بدهد و می‌داند یکی از نیروهای واقعی سوریه آتی کُردها خواهند بود. همچنین برمبنای اصل موازنه و بالانس قدرت در رویکرد رئالیسم تهاجمی، آمریکا در جهت مهار بلندپروازی‌های ترکیه در منطقه و ایجاد سدی در برابر حاکمیت سیاسی اسد که نزدیک به ایران و روسیه است، به تجهیز و حمایت از کُردها ادامه خواهد داد و در این راستا سعی خواهد کرد پایگاه‌های نظامی خود در شمال سوریه را بعنوان عمق استراتژیک خود مهیای سوریه پس از جنگ سازد. در همین رابطه روسیه نیز نمی‌تواند تمام بازی را به آمریکا واگذار کند و حتی المقدور سعی خواهد کرد در پایگاه‌های نظامی خود در قسمت غربی شمال سوریه و در منطقه عفرین، حضور نظامی خود را تقویت ببخشد. برخلاف آمریکا، روسیه در حال انجام بازی دوگانه‌ای با کُردها است از سویی پیمان همکاری با ترکیه منعقد می‌کند و ترکیه سودای حمله به منطقه عفرین را در سر می‌پروراند و از سوی دیگر با گسیل بخشی از نیروهای نظامی خود به عفرین در پی عدم دخالت نظامی ترکیه در خاک گُردستان سوریه است. روسیه از این اقدام دو هدف دارد: یکم، کُردها را برای همکاری با دولت اسد مجاب کند. دوم، هر زمان که بخواهد با فشار بر منطقه خودگردان گُردستان سوریه، در پی امتیاز‌گیری باشد. روسیه چون می‌داند، عفرین بخش بریده شده‌ای از بقیه مناطق گُردنشین سوریه است، لذا بعنوان کارت فشار خود از آن استفاده می‌کند و هر زمان که کُردها نزدیکی بیشتری با آمریکا پیدا نمایند از این کارت فشار با کمک دولت مرکزی بهره می‌برد. اما در نهایت روسیه نیز می‌داند، نمی‌تواند از توان و موقعیت کُردها در سوریه غافل شود و این منطقه می‌تواند پاشنه آشیل نظام سوریه باشد.

## فهرست منابع

## فارسی:

- ۱- بلیس، جان و اسمیت، استیو (۱۳۸۳)، **جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین**، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- ۲- بی‌نا (۱۳۹۴)، «رقابت روسیه و آمریکا در همکاری با کردهای سوریه»، **خبرگزاری ایسنا**.
- ۳- بی‌نا (۱۳۹۵)، «المیناتور»، مترجم: **توسط تحریریه سایت دیپلماسی ایرانی**.
- ۴- بی‌نا (۱۳۹۵)، «روسیه و آمریکا برای کردهای سوریه منطقه امن ایجاد می‌کنند»، **خبرگزاری تسنیم**.
- ۵- بی‌نا (۱۳۹۵)، «رقابت روسیه و آمریکا بر سر کردهای سوریه»، **خبرگزاری آنا**.
- ۶- بی‌نا (۱۳۹۶)، «موسسه بین‌المللی بحران، آینده گره‌های سوریه»، **خبرگزاری کردپرس**.
- ۷- بی‌نا (۱۳۹۶)، «ژئوپلیتیک خاورمیانه و ظهور قدرتی به نام ایران»، **مرم‌سالاری**.
- ۸- دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۸۸)، **نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل**، مترجم: وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران: نشر قومس.
- ۹- سلیمی، حسین (۱۳۸۴)، «دولت مجازی یا واقع‌گرایی تهاجمی؛ بررسی مقایسه‌ای نظریه ریچارد روزکرنس و جان میرشایمر»، **مجله پژوهش حقوق و سیاست**، ش ۱۷، ۲۲.
- ۱۰- غلامی، افشین (۱۳۹۶)، «توازن قوا در دیرالزور»، **روزنامه شرق**.
- ۱۱- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: انتشارات سمت.
- ۱۲- نجفی، سجاد (۱۳۹۵)، «رنالیسم تهاجمی و نزاع بر سر امنیت»، **سایت جهان روابط**.

## لاتین:

- 13- Mearsheimer, Johan (2001). *The Tragedy of Great power politics*. New York: Norton.
- 14- Kirshner, Jonathan (2010). The tragedy of offensive realism: classical realism and the rise of china. *European journal of international relations*.